

❖ هشت) سخن امام در شبهه مصداقيه مخصص منفصل

۱. حضرت امام ابتدا می‌نویسند که دلیل اصلی کسانی که تمسک به عام در شبهه مصداقيه خاص را حجت می‌دانند همان است که در بیان مرحوم نهاوندی خواندیم:

«عمدة استدلال القائل بجواز التمسك هو: أنَّ العامَّ بعمومه شامل لكلِّ فرد من الطبيعة و حجة عليها، و الفرد المشكوك فيه لا يكون الخاصَّ حجة بالنسبة إليه، للشكِّ في فرديته، فمع القطع بفرديته للعامَّ و الشكِّ في فرديته للخاصَّ يكون رفع اليد عن العامَّ الحجة بغير حجة.»^۱

۲. ایشان در ادامه به این دلیل پاسخ می‌دهند. پاسخ ایشان در جهات بسیاری همانند همان مطلبی است که ذیل کلام مرحوم خویی مطرح کردیم و گفتیم از نظر عقلایی، شناخت مراد متکلم قبل از پرداخت به مصادیق است:

«و الجواب عنه: أنَّ الاحتجاج بكلام المتكلم يتم بعد مراحل: كتماميّة الظهور، و عدم الإجمال في المفهوم، و جريان أصالة الحقيقة، و غيرها، و منها إحراز كون إنشاء الحكم على الموضوع على نحو الجدِّ، و لو بالأصل العقلائي.»^۲

توضیح:

۱. جایی می‌توان، کلام متکلم را حجت دانست (و به آن احتجاج کرد) که:

۲. اولاً: کلام ظاهر در یک معنی باشد (ظهور در مراد استعمالی)

ثانیاً: معنی کلام مجمل نباشد.

ثالثاً: اصول لفظی مثل (أصالة الحقيقة)، آن ظاهر را حجت کند.

۳. و از زمره همین ترتیب بندی است که:

۴. اگر کلامی از ناحیه متکلم صادر شد که ظهور در «انشاء» دارد، أصالة الظهور (که اصلی عقلایی است و همان

أصالة التطابق مراد جدی و مراد استعمالی است) می‌گوید مراد جدی متکلم «انشاء» است. پس «انشاء حجت

است»

ما می‌گوییم:

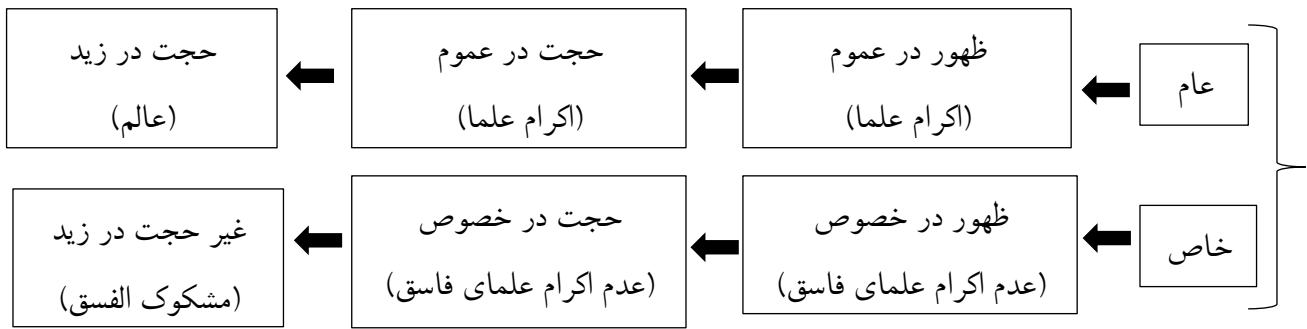
۱. از آنچه گفتیم معلوم شد که:

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۴۸

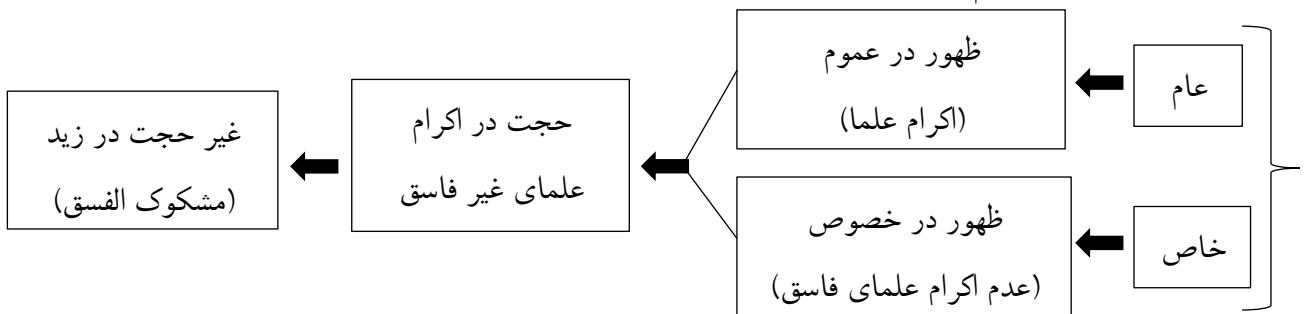
۲. همان



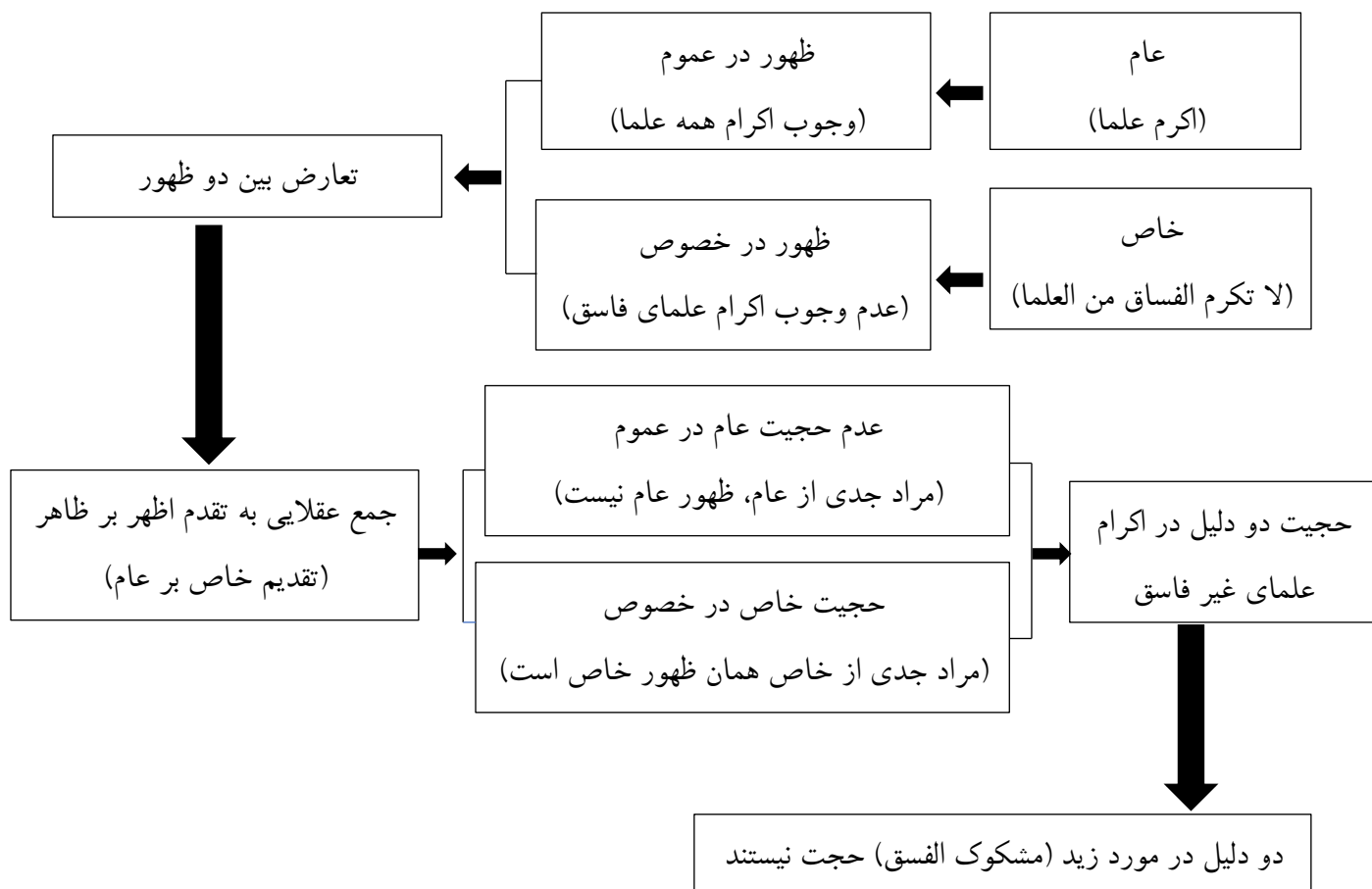
(یک) دلیل قائلین به تمسک (نهادندی)



(دو) دلیل قائلین به عدم تمسک (مشهور)



۲. البته اگر بخواهیم دقیق تر نظر مشهور را صورت بندی کنیم، چنین است:



۳. حضرت امام مبنای مشهور را چنین توضیح می‌دهند:

«فحينئذ إنَّ ورود التخصيص على العام يكشف عن أنَّ إنشاءه في مورد التخصيص لا يكون بنحو الجدِّ، فيدور أمر المشتبه بين كونه مصداقاً للمخصَّص حتَّى يكون تحت الإرادة الجدِّيَّة لحكم المخصَّص و عدمه، حتَّى يكون تحت الإرادة الجدِّيَّة لحكم العام المخصَّص، و مع هذه الشبهة لا أصل لإحراز أحد الطرفين، فإنَّها كالشبهة المصداقيَّة لأصالة الجدِّ بالنسبة إلى العام و الخاص كليهما»^۱

توضیح:

۱. وقتی «لا تکرّم الفساق من العلما» از متکلم صادر شد، معلوم می‌شود که اصلاً «انشاء اکرم العلما» جدی نبوده است.

۲. یعنی اصالة الظهور در «عام» - بدون توجه به خاص - جاری نمی‌شود.

۳. و در حقیقت کشف می‌شود که آنچه مراد جدی متکلم است «اکرام عالم غیر فاسق است»

۴. حال درباره زید (عالم مشکوک الفسق)، شک داریم که آیا فاسق است (که اگر چنین باشد تحت مراد جدی از خاص یعنی عدم وجوب اکرام علمای فاسق، باقی می‌ماند) و یا فاسق نیست (که اگر چنین باشد، تحت مراد جدی از عام تخصیص خورده یعنی وجوب اکرام علمای غیر فاسق، باقی می‌ماند)

۵. و چون چنین شکی در میان است، اصل عقلایی در میان نیست که بگویید زید را در ذیل کدام یک از دو دلیل قرار دهیم.

۶. و لذا گویی یک دلیل داریم (که از مجموع عام و خاص حاصل شده است) و آن هم «اکرم العلما غیر الفساق» است و شک در مصداق همین داریم. (و روشن است که دلیل نسبت به شبهه مصداقیه خودش حجت نیست) ما می‌گوییم:

۱. حضرت امام در ادامه به نکته‌ای اشاره می‌کنند که لازم است، قبل از آن به مبنای خودمان درباره اصالة الظهور اشاره کنیم.

۲. ما گفته بودیم که:

۱) «کلام» وقتی صادر می‌شود، یا در معنایی ظاهر است و یا در معنایی ظاهر نیست. اگر در معنایی ظاهر است و متکلم بر خلاف ظهور کلام، قرینه‌ای قرار نداده است، آن ظهور را عقلاً حجت می‌دانند.

۱. همان





(۲) «معنای ظاهر از لفظ»، مراد استعمالی است (و ظهور لفظ در معنی، ناشی از اراده استعمالی است)

و «معنای ظاهر از لفظ که عقلا با متکلم در مورد آن احتجاج می‌کنند»، مراد جدی است.

(۳) آنچه باعث می‌شود مراد استعمالی را همان مراد جدی به حساب آوریم، اصالة الظهور است (یعنی اینکه آنچه ظاهر است، حجت است). اصالة الظهور را می‌توان اصالة التطابق (تطابق مراد جدی و مراد استعمالی) نامید.

(۴) اصالة الحقيقة، اصالة عدم قرينة، اصالة العموم و ... همه از صغریات اصالة الظهور هستند (یعنی عقلا می‌گویند که لفظی در معنای حقیقی ظاهر است، معنای حقیقی حجت است، اگر لفظی در عموم ظهور دارد، عموم حجت است و)

و لذا در حقیقت یک اصل عقلایی در میان است، آن هم اصالة الظهور است.

(۵) و به همین جهت گفتیم^۱ که حتی مقدمات حکمت هم چیزی غیر از اصالة التطابق (و در نتیجه چیزی غیر از اصالة الظهور نیست)

چرا که وقتی کلامی به صورت مطلق وارد شد، ظهور در طبیعت دارد و اگر عقلا قرینه‌ای را بر خلاف ندیدند، همان را حجت به حساب می‌آورند.

اما اینکه می‌گوییم برای اطلاق‌گیری، لازم است احراز کنیم که متکلم در مقام بیان است، برای آن است که اگر چنین مقامی احراز نشود، اصالة الظهور در اطلاق جاری نمی‌شود.

ان قلت: اگر احراز کردیم که متکلم در مقام بیان نیست، گویی قرینه‌ای در میان است که مانع از جریان اصالة الظهور می‌شود.

ولی اگر احراز نکردیم که متکلم در مقام بیان است و یا در مقام بیان نیست، در این صورت مقدمات حکمت تمام نیست ولی اصالة الظهور بی مشکل است.

قلت: در چنین موردی (که احراز مقام بیان نکرده‌ایم) هم بلاشک اصالة الظهور جاری است و هم اطلاق‌گیری می‌شود و عقلا برای اطلاق‌گیری، متوقف نمی‌مانند که احراز کنند که متکلم در مقام بیان است. و البحث موکول الی محله.

اما در کلام حضرت امام عبارتی است که گویا ایشان می‌خواهند بگویند «اصالة الحقيقة» باعث پیدایش ظهور می‌شود و با اصالة الحجة متفاوت است.

^۱ . درسنامه سال چهاردهم اصول، ص ۵۵، نکته ۶

به عبارت دیگر عبارت امام چنین است که می‌فرماید اصالة الحقيقة، ظهور را می‌سازد و بعد اصالة الجد آن ظهور ساخته شده را حجت می‌کند.

«و مجرد كون الفرد معلوم العالمية و داخلا تحت العام، لا يوجبان تمامية الحجة، لأنّ صرف ظهور اللفظ و جريان أصالة الحقيقة، لا يوجبان تماميتها ما لم تحرز أصالة الجدّ. و لهذا ترى أنّ كلام من كان عادته على الدّعابة غير صالح للاحتجاج، لا لعدم ظهور فيه، و لا لعدم جريان أصالة الحقيقة، بل مع القطع بهما لا يكون حجة، لعدم جريان أصالة الجد»^۱

